

زلزله ی لیسبون، که در نوامبر 1755 رخ داد، ویران‌گرترین سانحه‌ی طبیعی قرن هجدهم و احتمالاً نخستین فاجعه در چوگان ابعادی در دوران مدرن بود. وصف این سانحه چنان بود که بسیاری از فیلسوفان دوره‌ی روشن‌گری را برآشفته. کانت درباره‌ی آن سه رساله‌ی علمی نوشت و کوشید تا آن را از منظر تاریخ طبیعی توضیح دهد و بسیاری از مفسران معتقدند که اثر این حادثه بر کانت در ابداع مقوله‌ی زیبایی‌شناسیک «امر والا» [i] که از آثار مشهور اوست، مندرج است. ولتر، مضاف بر سرودن شعری پیرامون آن، در اثر مشهور اش «ساده‌دل» [ii] از آن به عنوان بلایی دهشتناک و بی‌معنا یاد کرد که کذب تئودیسه [iii] ی خوش‌بینانه‌ی «نظم پیش‌برساخته» [iv] ی لاینیتز را اثبات می‌کند. به این دلیل واضح که محال است بتوان آن را حتی در پیچیده‌ترین طرح‌های مَبین رحمت الاهی [v] جای داد. پس از این بود که روسو نامه‌ای به ولتر نوشت و با اعتراض به بدبینی او، از نظرگاه نقد عمومی‌اش به تمدن، استدلال کرد که تلفات و خسارات زیاد در لیسبون، معلول تراکم بالای جمعیت در شهرهایی چنین بزرگ است.

این منازعات فلسفی و الاهیاتی پيامدهای سیاسی بلافصلی داشت. نخست‌وزیر پرتغال جانب توضیح طبیعت‌گرایانه‌ی واقعه را گرفت؛ واکنش او نظیر چیزی بود که از آن به «کمونیسم در وضعیت اضطراری» [vi] تعبیر می‌کنند: او انبارهای غله را به تصرف دولت درآورد و برای ممانعت از وقوع قحطی، موجودی‌اشان را میان مردم فاجعه‌زده تقسیم کرد. گعده‌های مذهبی، که همان‌طور که می‌شد حدس زد، بیشتر دل‌نگران رستگاری روح بودند تا امور جسمانی، با سیاست‌های دولت مخالفت ورزیدند. دعوی ایشان این بود که بهترین کار دعا و ثنای بی‌وقفه و روزه‌داری است؛ چرا که طبق پیش‌بینی آن‌ها زلزله‌ی دومی در راه بود تا آخرالامر اراده‌ی نیک خداوند را آشکار سازد و گناه‌کارانی را که نسبت به او در شک بودند مجازات کند.

متفکران رادیکال قرن بیستم، خاطره‌ی فلسفی زلزله را در خود حفظ کردند. آدورنو در فصلی راجع به آشویتس در کتاب «دیالکتیک منفی» (1966) از زلزله به عنوان «فاجعه‌ای مرئی از طبیعت اولیه» یاد می‌کند که «برای نجات ولتر از تئودیسه‌ی لاینیتز بسنده بود.» دعاوی آدورنو در این‌جا اگر چه ظنی و لتری دارد، از قضا بیشتر یادآور استدلال روسو است، البته به نحوی مدرن: «رنج‌هایی که طبیعت در کام ما می‌ریزد، بی‌رحمانه‌تر از آن‌چه خود بر خویشان روا می‌داریم نیست.» آدورنو به صراحت می‌نویسد که زلزله در قیاس با آشویتس بسیار ناچیز است. آشویتس با برهم زدن تصور نیک نوع بشر از خود، شرارت او را پیش چشم‌اش مجسم کرد.

این مثال‌ها نشان می‌دهند که چگونه فلاسفه‌ی دوره‌ی روشن‌گری ایده‌ها و مفاهیم مخصوص به خود را بر زلزله‌ی لیسبون اعمال کردند. نیز، مشخص می‌کنند که فیلسوفان چگونه از حوادثی با این درجه از بدنامی در راه آن‌چه می‌توان آن را «انباشت اولیه‌ی نمادین» نامید، برای کسب اعتبار استفاده کردند. می‌توان الگوی مشابهی در میان فیلسوفانی که کوشیدند برای پاندمی کووید-19 پاسخی تمهید کنند، یافت؛ فیلسوفانی نظیر: آگامبن، ژیزک، ناسی و ... اگر چه مورد اخیر، اگر بخواهیم از قول مشهور مارکس در «هجدهم برومر» استفاده کنیم، بیشتر به صورت مصداقی از «نخست به صورت تراژدی، سپس به صورت کمدی» بر پهنه‌ی اندیشه پدیدار شد. نظر به فروکش کردن سریع حجم یادداشت‌ها و تفاسیر نظری و انتقادی در جریان روزانه‌ی نوشته‌ها، تصاویر و اطلاعات، سخت بتوان تشخیص داد که چه مفروضات فلسفی خاصی، به وسیله ی بحران پاندمی متزلزل شده‌اند، یا این‌که فلاسفه در کسب اعتبار برای (یا شاید «هدر دادن») مفاهیم و ایده‌های خود و یا اثرگذاری بر سیاست روز چقدر موفق بوده‌اند. آیا خوش‌بینی تازه‌ی نسبت به خطرات ویروسی جهانی‌سازی، که امروزه بیش از هر زمانی در گذشته خود را به صورت فرآورده‌ی جانبی ترقی‌خواهی روشن‌گری و جهان‌وطنی نشان می‌دهد، وجود دارد؟ آیا پاندمی سماجت توهم پرومته‌ای سلطه‌ی انسان بر کوهی زمین‌را، که به تازگی خود را در قالب ایده‌ی انسان‌محوری [vii] فاش کرده، آشکار کرده است؟ با توجه به ضرورت اتخاذ تدابیر

مراقبتی در مقیاسی بزرگ و ناممکن بودن انجام چنین کاری از طریق تعقیب کردن علایق و منافع شخصی و خودخواهانه، آیا مداخلات دولت باید به قصد ایجاد نوعی سوسیالیسم جدید (اگر نگوییم کمونیسم) بیشتر شود؟ یا بالعکس، با نوعی تشدید «پارادایم امنیت زیستی» که از سوی دولت اجرا شده مواجه ایم که می‌رود تا آخرین بقایای کرامت انسانی و زندگی شرافتمندانه را نابود کند؟

تا این لحظه مناقشات زیادی بر سر پاسخ به فرضیه‌های بالا در گرفته و به نظر هم نمی‌رسد که تا نهایی شدن و شکل‌یافتن غایی وضعیت، به فرجامی برسند. با این حال، اگر هم نتوانیم جنبه‌های ابجکتیو این پاندمی را به تمامی ارزیابی کنیم، هنوز بررسی انتقادی نگرش ساجکتیو فیلسوفان ممکن است. ازدیاد دفعی خطابه‌ها و تقریرات فلاسفه پیرامون پاندمی، که مدعی بودند منطق درونی مفاهیم و ایده‌های ازپیش‌موجود آن‌هاست که موقعیت جدید امروز را تقویم کرده و توضیح می‌دهد، از هارمونی پیش‌انگاشته‌ای برساخته‌ی مکانیزم خودشیفته‌وار تصادف [viii] خبر می‌دهد. مضاف بر ویروس واقعی که مردم را می‌کشد و توان کشتار اش به طرز تراژیک به وسیله‌ی حرص و طمع سنگ‌دلانه‌ی سرمایه‌داری متاخر افزایش یافته، ما با تب روانی تجدید خودشیفتگی فیلسوفانه، که فروید آن را به استهزا «قدرت مطلقه‌ی ذهنیات» نامیده بود، طرف‌ایم.

چگونه می‌توان از ابتلای به این وهم بیماری‌گون گریخت؟ مسلماً نه با تحقیر خویشتن، نفرین صوری تکبر انسان‌محورانه و خودشیفتگی فلسفی و تحقیقانه از طریق ستایش از عوامل غیربشری‌ای نظیر خود ویروس. به جای آن، همانند مواجهه با خود همه‌گیری، باید احتیاط پیشه کرد: فاصله‌گیری از ایده‌آلیسم مسری موجود در غارهای تنگ فلسفی و هم‌بستگی اجتماعی.

تعلیق ایده‌آل

هنوز بر ما پوشیده است که سرمایه‌داری چگونه پایان می‌یابد، اما هم‌اکنون تصور نحوه‌ی توقف، یا حتی بهتر، تعلیق جزئی و موقت‌اش ممکن شده است. این دانسته را از دولت شیوع جهانی ویروس کرونا و تعطیلی‌ای که از پس آن در مناطق مختلف زمانی و کشورهای مختلف حادث شد، داریم. تصاویر خیابان‌های خالی و ماخولیایی شهرها و پرسه زدن حیوانات وحشی در آن‌ها، شبکه‌های اجتماعی را پر کرده است. برای لحظه‌ای، آن‌ها {شبکه‌های اجتماعی} نه فقط تصویر اغراق‌شده و وحشت‌آوری از فروپاشی جدایی میان طبیعت و فرهنگ، که ویرانه‌های مجرد زندگی اجتماعی را که اکنون با کاریکاتورهای غریبی از حیوانات جایگزین شده بود، به ما نمایانند. این عکس‌ها توقف در زندگی اجتماعی را، با منعکس کردن سکوت و فضای وهم‌ناک خیابان‌ها و میدان‌ها، که اختصاصاً برای حضور انسان‌ها و مدیریت عبور مرور اشان ساخته و تجهیز شده‌اند، به تصویر کشیدند. این وقفه، خلل و افت در زندگی اجتماعی به طور خاص، روشن‌گر است؛ چرا که پیش‌تر به وسیله‌ی خصلت متداوم و بی‌انقطاع سرمایه‌داری پروبلماتیزه شده و پیش چشم آورده شده بود. هم او که آن را با تعبیر «7/24» می‌نامند.

در زندگی روزمره، وقفه‌ای کوتاه در جریان یک جلسه، ملاقات، کلاس یا پروسه‌ی کار روزانه در حکم آسودگی‌ای موقت است که ضمن آن می‌توان انرژی ازدست‌رفته را بازجست. چنین وقفه‌ای، حصه‌ای بسیار کوچکی از فرآیند کلی بازتولید اجتماعی است. این فرجه به افراد اجازه می‌دهد که نیروی جسمی و روانی مفقود خود را بازیابند و دوباره وارد چرخه‌ی معکوس‌ناپذیر زندگی روزمره و درگیری‌های کاری شوند. تعطیلی ناشی از پاندمی، اما، شباهت چندانی به وقفه‌ای برای استراحت ندارد. بالعکس، هفته‌ها و ماه‌های اولیه‌ی شیوع بیماری، آن زمان که کرونا هنوز به بخشی از زندگی روزمره تبدیل نشده بود، سرشار از وحشت و اضطراب و تحیر بودند. البته، توقف جهانی در فعالیت‌های اجتماعی شامل حال «کارگران کلیدی» که از قضا با افزایش شدید ساعات کاری خود روبه‌رو شدند و در معرض خطرات ناشی از همه‌گیری قرار گرفتند، نشد.

در این مقاله، از منظر تئوریک خاصی خواهیم کوشید تا نشان دهیم، تعلیقی که معلول شرایط پاندمی است، متصف به صفت «ایده‌آل» است. این تعلیق ایده‌آل، تلقی رایج درباره‌ی طبیعی و نرمال بودن سرمایه‌داری را، اگر حتی برای لحظه‌ای، زیر سوال برده است. در واقع به انحای مختلف ثابت شده است که سرمایه‌داری «مصنوعی» تر از آنی است که می‌پنداریم و بسیاری از جنبه‌های کارکردی آن بی‌هیچ مشکلی می‌توانند ملغی

یا موقتا متوقف شوند. در گفتارهای ایدئولوژیک جریان اصلی، خصلت‌های انتقادی «مصنوعی» و «غیرطبیعی» تنها بر بدیل‌های سرمایه‌داری بار می‌شوند. برای ده‌ها سال به ما گفته می‌شد که سوسیالیسم (و به تبع آن کمونیسم) بدین دلیل ناموفق بود و فروپاشید که نزد انسان، که ذاتا تحت تاثیر تمایلات و منافع خودخواهانه‌اش عمل می‌کند، بیگانه و غیرطبیعی می‌نمود و تنها نظام کارآ برای مدیریت و تنظیم جوامع انسانی بازار است. این کشمکش عجیب میان سرمایه‌داری و کمونیسم در سطح مدیریت و تدبیر شرایط اضطراری ادامه پیدا کرد. برای حفظ اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، دولت‌های نئولیبرال یا نومحافظه‌کار مجبور شده‌اند تا اقداماتی را معمول بدانند، یا دست‌کم وعده‌اش را بدهند، که همواره به عنوان سیاست‌های چپ‌گرایانه شناخته می‌شدند: ملی‌سازی خطوط راه‌آهن، معلق کردن اجاره‌ها و اقساط و در بعضی موارد برقرار کردن صورتی از مقرری ماهیانه. در دقیقه‌ی تعلیق دم و دستگاه ایدئولوژیک رسانه و صنعت فرهنگ، طبیعی، معقول و به‌هنگار بودن تولید و مصرف بر پایه‌ی نیازهای اساسی و خالی از ژوئیسانس مصرف‌گرایی و صنعت سرگرمی بار دیگر آشکار شد.

مازوخیسم و شورش

اثر آشنایی‌زدایانه‌ی رویدادِ تعلیق در اندیشه‌ی انتقادی و فلسفی قرن بیستم به خوبی شناخته شده بود. مکتب فرمالیسم روسی، از آشنایی‌زدایی به‌عنوان ابزار ادبی کلیدی‌ای که ادراک مألوف ما از چیزها و وضعیت‌ها را بر هم می‌زند، یاد کرده است. برای برتولت برشت، که در دهه‌ی 1930 این ایده را گسترش داد، *Verfremdungseffekt* یا «اثر بیگانه‌ساز [ix]» نه فقط در حکم یک ابزار ادبی قدرت‌مند، که به عنوان تکنیک آگاهی‌برانگیزی بود که به جای غوطه‌ور ساختن مخاطب در مناظر و موقعیت‌های سرگرم‌کننده، شم انتقادی‌اش را فعال می‌کند. با درنگ‌داشتن این مفاهیم به عنوان مقدمه، می‌توان استدلال کرد که تعلیق معلول پاندمی، اثر آشنایی‌زدایانه‌ی قابل توجهی ایجاد کرده و شأن مصنوعی و حادث سرمایه‌داری را، که به طرز وسواس‌گونه‌ای خود را بر تمامی جنبه‌های فردی و اجتماعی حیات تحمیل کرده، بر آفتاب افکنده است. همان‌طور که الترا استیمیلی [X] می‌پرسد: «بدون ویروس کرونا، چیزهایی که تا پیش از این به طور تشکیک‌ناپذیری ضروری تلقی می‌شدند، چیزهایی که ضمن پاندمی ظرف مدت کوتاهی تعلیق شدند و بدین وسیله عدم ضرورت‌اشان آشکار شد، تا چه مدت دیگری بدین گونه ضروری و طبیعی انگاشته می‌شدند؟» او لیست شیوا و رسایی از این «چیزها» ارائه می‌کند: «اقتصاد جهانی شده‌ی توریسم تهاجمی [XI]، مسابقات تلویزیونی، ترافیک هوایی، محدودیت‌های بودجه‌ای، تماشای مسابقات ورزشی از نزدیک، مال‌ها و پاساژها، اتاق‌های تناسب اندام، گردهم‌آیی‌های بزرگ، راحتی مشاغل اداری، تمام اقسام شناخته‌شده‌ی جامعه‌پذیری مبتنی بر گفت‌وونوش و در روی دیگر سکه، تفرّد نگران‌کننده‌ی موجود در کلان‌شهرها، نبود فرصت برابر برای همگان در تحصیل، بی‌عدالتی طبقاتی، جنسیتی و نژادی، استثمار و نبود امنیت شغلی.»

دلوز در کتاب‌اش، «قساوت و سردی (1967)»، تعلیق را به عنوان عملی تبیین می‌کند که قلمروی از امر ایده‌آل می‌آفریند که در آن تداوم آشکار شدن اعمال مازوخیستی حفظ می‌شود. دلوز می‌نویسد که این اعمال {مازوخیستی} رو به سوی امر ایده‌آل دارند و نیز این که این اعمال از صورتی از آیین‌های ابتدایی ایده‌آلیستی نشأت می‌گیرند. این صورت از خنثی‌سازی ایده‌آلیستی ابژه‌های واقعی‌ای را ایجاد می‌کند و باعث می‌شود به صورت معلق یا خنثی‌شده در امر ایده‌آل باقی بمانند. مقصود دلوز در این جا فقط لفظی، یعنی فقط تعلیق فیزیکی، نیست که همه‌ی طیف متنوع اعمال خودآزارانه را در برمی‌گیرد، بلکه تمام جنبه‌های فضایی و زمانی تجربه‌ی مازوخیستی را شامل می‌شود: «انتظار و تعلیق دو رکن اساسی تجربه‌ی مازوخیستی‌اند.» دلوز می‌گوید که مازوخیسم می‌تواند وراى محدودیت‌های تفسیر روان‌کاوانه فهمیده شود، اگرچه به نظریه‌ای برای تبیین تعلیق اجتماعی نیاز خواهد بود؛ نظریه‌ای که این‌المان‌ها {انتظار و تعلیق} را در حکم مدالیته‌هایی که نه فقط بر پایه‌ی جنسیت و میل که بر اساس شالوده‌های مادی و رویدادهای متناظر با اگزستانس فردی و اجتماعی پدیدار می‌شوند، توضیح دهد.

به عنوان نکته‌ای حاشیه‌ای، با درنگ‌داشتن عقلانیت پزشکی موجود در اقدامات محافظتی علیه کرونا، می‌توان استدلال کرد که سرمایه‌داری، که اکنون موقتا در حصار قرنطینه و تعطیلی‌های ناشی از پاندمی است، برای لحظه‌ای خصلتی مازوخیستی می‌یابد: تعلیقی بی‌پایان، نه فقط افراد که تن‌های اجتماعی را در خود فرومی‌گیرد. قوانین و مقررات جدید، مانند فاصله‌گذاری اجتماعی، «سردی» مازوخیستی را فریاد می‌آورند.

حتی پوشیدن ماسک هم به نوعی یادآور تشریفات اعمال مازوخیستی است. از طرفی، بازگشایی‌های سراسری و به تبع آن‌ها، پیش‌بینی‌های مبنی بر از راه رسیدن موج جدید همه‌گیری، تعلیق مهبجی را به وجود آورده است. این امر به خوبی دینامیک مازوخیستی درد و لذت را منعکس می‌کند. علی‌رغم انتقاد دلوز از انگاره‌ی ساده‌بینانه‌ی مکمل بودن سادیسیم و مازوخیسم، مکملیتی در نوسان میان قطب سادیستی فعالیت بدون محدودیت اجتماعی و اقتصادی و چسبیدن منفعلانه‌ی مازوخیستی به تعلیق‌های محافظتی وجود دارد. مورد مذکور شاید نشانه ایست که به ما از گرایش پساپاندمی به سرمایه‌داری مازوخیستی خبر می‌دهد: نوسان میان عقلانیت اقتصادی نئولیبرال از یک سو که مدام از ضرورت بازگشایی و ازسرگیری فعالیت‌ها می‌گوید و بدان فرمان می‌دهد و خودآزایی در قالب تعطیلی‌ها و سردی فاصله‌گذاری از سوی دیگر.

والری پودوروگا [xii]، فیلسوف روس، در مطالعه‌ی بسیار مهم خود روی زندگی و فعالیت حرفه‌ای سرگی آیزنشتاین بر فیگور «معلق بودن» به عنوان مدالیت‌های بسیار مهم در خوداندریافت [xiii] آیزنشتاین تمرکز می‌کند. فیگوری که از آن در مطالعاتش روی روان‌کاوی بسیار بهره برد. پودوروگا این فیگور را با دقت و ظرافت در چارچوب نظری مازوخیسم با بهره‌گیری از آرای دلوز و دیگران (نظیر تئودور رایک [xiv] شرح می‌دهد. او جنبه‌های سیاسی آثار آیزنشتاین را کمرنگ جلوه می‌دهد و بجای آن بر وجود دینامیزی از تعلیق‌های اغلب خشن تأکید می‌کند. بی‌شک، فیگور تعلیق به وضوح در سینمای آیزنشتاین حاضر است. اسب آویزان از یال‌هایش در فیلم اکتبر (1928) یا ملوان مرده‌ی آویخته از طناب‌های کشتی در فیلم رزمنان پوتمکین (1925) مثال‌هایی از آن‌اند. در فیلم اعتصاب (1925) یکی از سکانس‌های کلیدی، صحنه‌ای است که پاهای کارگری را نشان می‌دهد که بعد از تحقیر شدن توسط یکی از کارفرماها، خودش را در سالن کارخانه حلق‌آویز کرده است.

به جای برجسته‌سازی تعلیق‌های مازوخیستی آثار آیزنشتاین به قیمت نادیده گرفتن جنبه‌های سیاسی آن‌ها، می‌توان نسبتی میان خشونت ابجکتیو سرمایه‌دارانه، یعنی همان نزاع‌های کارگران (که در صحنه‌های مربوط به اعتصابات کارگری در کارخانه و راه‌پیمایی‌ها ثبت شده است) و دل‌مشغولی‌های سیاسی آیزنشتاین برقرار کرد. بدون تردید بازنمایی سینمایی اعتصاب، فی‌نفسه دلالت بر تعلیق دارد: این بار، تعلیق در صورت یک مبارزه‌جویی سیاسی شورش‌ی ظاهر می‌شود که در تصمیم جمعی کارگران بر تعلیق خط مونتاژ کارخانه و هر پروسه‌ی کاری دیگری نهفته است؛ تعلیقی که این جا شورش‌ی و نه فقط مازوخیستی است.

این فرم از تعلیق، در اثر به‌تازگی پیداشده‌ی متفکر ایتالیایی، فوریو جسی [xv]، اسپار تاکوس، که درباره‌ی خیزش اسپارتا سیست‌ها به سال 1919 در آلمان است، بیشتر واکاویده شده است. جسی این نهضت را در قالب ایده‌ی «تعلیق فضا و زمان تاریخی» بازمی‌آراید. رشته‌ای از رویدادهای شورش‌ی جریان «ترمال» یا «بورژوازی» تاریخی زمان و قلمروهای پیش‌ساخته‌ی آن را معلق می‌کند و به رویدادها خصلت خودکفایی و خودآیینی می‌بخشد. جسی انواع دیگری از رویدادها را نیز موجد خصلت تعلیق‌کنندگی می‌داند؛ از جمله جنگ. اگر چه چندان دشوار نیست که دامنه‌ی این قبیل رویدادها را چنان بگستریم که وقایعی نظیر اعتصاب عمومی و پاندمی را نیز شامل شود.

تماشای فیلم اعتصاب آیزنشتاین در پس‌زمینه‌ی پاندمی، به مخاطب این امکان را می‌دهد که تناظر خارق‌العاده‌ی میان این دو رویداد (اعتصاب و پاندمی از منظر تعلیق) را مشاهده کند؛ از جمله سکانسی که در آن حیوانات (گره‌ها، کلاغ‌ها، روباه‌ها و ...) پس از اعتصاب و متروکه شدن کارخانه، به محیط آن هجوم آورده و در آن به تردد می‌پردازند. این سکانس‌ها مثال‌هایی از مونتاژ جاذبه [xvi]‌های آیزنشتاین‌اند که به نحوی رتوریک بر وقفه‌ی تولید که به طبیعت اجازه می‌دهد تا فضاها را مربوط به فعالیت تولیدی را بازپس گیرد، تأکید می‌نهد. اگر چه این سکانس‌ها به‌سان فیگوری رتوریک جلوه‌گر می‌شوند، شبیه تصاویر بازگشت طبیعت‌ای‌اند که پس از تعطیلی‌های سراسری فضای شبکه‌های اجتماعی را پر کردند. پیوستگی خشن و وسواس‌گونه‌ی سرمایه‌داری با تعلیق ناشی از پاندمی روبه‌رو می‌شود.

بعضی مواد و مصالح لازم را برای پرداختن نظریه‌ای در خصوص تعلیق اجتماعی در سرمایه‌داری می‌توان در آثار آلفرد سان رتل [xviii]، یکی از تئوریسین‌های ممتاز سمپات مکتب فرانکفورت، جست. این عناصر به ضبط دیگری از تعلیق کمک می‌کنند که این بار مربوط به زندگی روزمره است و در آثار متأخرتر سان رتل تشریح شده است. سان رتل در مجموعه‌ی کمتر شناخته‌شده اما درخشان‌اش، «ایده‌آل ویران [xix]» که پس از مرگ‌اش و در سال 1991 منتشر شد، فرم‌های مختلف اختلال در امر روزمره را در قالب جستار آزاد، یادداشت‌های سفرنامه‌ای، داستان و حکایت بررسی می‌کند. مجموعه با جستاری نیوغ‌آمیز شروع می‌شود که درباره‌ی یک راه‌بندان بزرگ در دهه‌ی 1920 در ناپل است. راه‌بندان توسط الاغ کله‌شقی ایجاد شده بود که در میان جاده‌ی ویاجیا [xx] ناگهان تصمیم می‌گیرد بایستد و بدین وسیله رفت‌وآمد را مختل می‌کند. این تعلیق به سان رتل این امکان را می‌دهد تا چشم‌اندازی از زندگی اجتماعی در شهر و اقتصاد آن به مثابه‌ی زمینه‌ای برای این اپیزود کوچک از زندگی روزمره به دست دهد. در جستاری دیگر، او درباره‌ی تکنولوژی ناپلی بحث می‌کند که عبارت است از تعمیر و احیای وسایل و ابزارآلات قدیمی. در این شهر {ناپل} ماشین‌ها و ابزارهای قدیمی به عنوان پیوستار تمدن، نقشی که برای ایفای آن طراحی شده‌اند، عمل نمی‌کنند؛ ناپل همه‌ی قواعد را وارونه می‌کند. همانطور که خواهیم دید، مشکل این پیوستار {ادامه‌ی منطقی تمدن} که به وسیله‌ی ماشین‌ها و مکانیزم‌ها به عنوان ابزارهای تولید در تمدن سرمایه‌داری (با به سخن بهتر، این صورت خاص از بربریت) حفظ می‌شود، به خوبی در تئوری متأخر سرمایه‌داری پیشرفته‌ی سان رتل در کتاب کار یدی و کار فکری [xxi] فرموله شده است.

جستارها و حکایات سان رتل در ایده‌آل ویران نه فقط جوانب تکنولوژیک انقطاعات و اختلالات که حوادث نادر، کمیک و حتی نامعقول و بی‌معنی را که از برهم‌کنش ایده‌آل چندین عامل حادث و کاملاً تصادفی به وجود آمده‌اند، توصیف می‌کنند. اگر چه خود سان رتل توضیحی در خصوص عنوان مرموز و مبهم اثر خود نمی‌دهد، تعبیر ایده‌آل خاص‌بودگی و برجستگی مفهوم تعلیق را فرایادمی‌آورد. مع‌ذک، دلالت مهم دیگر موجود در این حکایت‌ها درهم‌تنیدگی تکنولوژی و زندگی مدرن اجتماعی است که این مهم به عنوان مثال در جستار-اش درباره‌ی باغ وحش دادلی در بریتانیا تصویر شده است. این جستار به دلیل اشارتی که در آن به بلک کانتری و ولورهمپتون می‌رود، محبوب من است. این مناطق را به واسطه‌ی آن که در مسیر رفت‌وآمد من از لندن به دانشگاهی که در آن تدریس می‌کنم قرار دارند، از نزدیک می‌شناسم. در نسخه‌ی آلمانی، سان رتل به خصلت ماخولیایی بلک کانتری اشاره می‌کند که من آن را کاملاً تأیید می‌کنم.

داستان {حکایت باغ وحش دادلی} از حیث طنزآمیزی و پویایی کوتاه اما مهیج است و این در تضاد کامل با خصلت ماخولیایی بلک کانتری قرار دارد. خانواده‌ی یکی از دوستان سان رتل که صاحب 3 فرزند است، عاقبت تصمیم می‌گیرند تا با ماشین جدید قرمز رنگ‌اشان از باغ وحش دادلی دیدن کنند. پس از گذراندن چند ساعت در باغ وحش به جایی که ماشین‌اشان را پارک کرده بودند، باز می‌گردند و متوجه می‌شوند که ماشین‌اشان ناپدید شده است. کمی بعد، ماموران باغ وحش، برای توضیح ما وقع نزد-اشان می‌آیند: نزدیک ظهر، تعدادی فیل که توسط مربی‌اشان هدایت می‌شدند از محل پارک ماشین می‌گذشتند که ناگهان رنگ قرمز ماشین توجه یکی از فیل‌ها، که احتمالاً سابقاً در سیرک به خدمت گرفته می‌شده، را به خود جلب می‌کند. فیل مذکور با وقار تمام روی کاپوت ماشین می‌نشیند و به همین سبب ماشین خسارت سنگینی می‌بیند. ماموران باغ وحش مجبور می‌شوند که ماشین آسیب‌دیده را که هنوز کار می‌کرده، از دید بازدیدکنندگان کنجکاو دور کنند. ماجرا با بازگشت خانواده به خانه‌ی خود با آن ماشین آسیب‌دیده ادامه می‌یابد. در مسیر بازگشت، در راه‌بندانی گیر می‌کنند. مامور پلیسی از ایشان درباره‌ی ماشین‌اشان می‌پرسد و پدر خانواده توضیح می‌دهد که: «فیلی روی کاپوت ماشین‌امان نشست و بدین روز افتاد». مأمور پلیس پدر را بازداشت کرده و به پاسگاه پلیس انتقال می‌دهد؛ چرا که به خاطر این پاسخ عجیب و غریب گمان می‌کرده که پدر دیوانه است و این ظن فقط زمانی برطرف می‌شود که پلیس با باغ وحش تماس می‌گیرد و صحت ماجرا را جویا می‌شود.

سان رتل توضیح چندانی درباره‌ی این حکایت و سایر داستان‌های کوتاه موجود در مجموعه نمی‌دهد. اما طنز ویران‌گر موجود در آن‌ها خود گویاست. جریان معمول زندگی روزمره به وسیله‌ی مداخله‌ای که توسط مشخصاً حیوانات صورت گرفته است، معلق و این امر منجر به زنجیره‌ای از وقایع سورئال می‌شود (مضاف بر فیل و الاغ، در داستان دیگری موش‌ها این نقش را بر عهده می‌گیرند). در اعتصاب آیزنشتاین، حیوانات پس از دقیقه‌ی تعلیق بر صحنه حاضر می‌شوند، حال آن که در داستان فیل سان رتل تعلیق اساساً به وسیله‌ی حیوانات خلق می‌شود.

می‌توان این داستان را بدین صورت تفسیر کرد که طبیعت عمیقاً استثمار شده، که در این جا در صورت حیوانات ظاهر می‌شود، به عنوان تنها عناصر سرزنده‌ی موجود در جهان سرد و به‌شدت کنترل‌شده‌ی سرمایه‌داری متاخر، در مقابل آن {سرمایه‌داری} مقاومت می‌ورزد. این همان روح کلی مکتب فرانکفورت است. فیلم اعتصاب که در کانون یک انقلاب پیروز سوسیالیستی خلق شد یک اختلال انسانی را در خط تولید نمایش می‌دهد. حیوانات شورش‌ی سان‌رتل نیز نسخه‌ی ضعیف‌تر و جابه‌جاشده‌ی همان‌اند. اخلال در پیوستار از پروسه‌های تولید به زندگی روزمره انتقال می‌یابد، حیوانات جایگزین انسان‌ها می‌شوند و همه‌ی این‌ها در پس‌زمینه‌ی فاشیسم خرنده‌ای رخ می‌دهد که متفکر آلمانی {سان‌رتل} را واداشت تا به بریتانیا بگریزد.

قطع کردن پیوستگی سرمایه‌داری

برای درک عمیق‌تر تعلیق پاندمیک فعلی و میزان اهمیت آن، باید ربط و نسبتی میان این «فیل در اتاق [xxii]» شورش‌ی و اثر مشهورتر متاخر سان‌رتل {کار یدی و کار فکری} برقرار کرد. در اثر گران‌سنگ او، کار یدی و کار فکری، که در سال 1970 منتشر شد، نکات مهمی را در بررسی نسبت میان پیوستگی و تعلیق در تولید سرمایه‌داری می‌توان یافت. شهرت این کتاب نزد عموم، عمدتاً به خاطر بخش اول آن است که محتوی نقد بر آشوبنده‌ی ایست بر معرفت‌شناسی کانتی به عنوان آگاهی علمی از «انتزاع واقعی» [xxiii] ای که از مبادله‌ی کالاها استخراج می‌شود. اما بخش سوم آن نیز قابل توجه است که نظریه‌ای است در خصوص مرحله‌ی پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و عنوان آن چنین است: «اقتصاد دوگانه‌ی سرمایه‌داری پیشرفته». [xxiv] به باور سان‌رتل، تولید در مرحله‌ی پیشرفته‌ی سرمایه‌داری شکل یک جریان پیوسته را به خود می‌گیرد. او در توضیح نظر خود، به بخش‌های متعددی از گروندریسه‌ی مارکس ارجاع می‌دهد که بر پیوستگی تولید سرمایه‌داری و ضرورت دگردیسی ارزشی مداوم تاکید می‌کنند. با این مقدمه، به ایده‌آل ویران و درام‌هایی که از اختلالات و تعلیق‌های ناگهانی در زندگی روزمره خلق می‌کند، می‌توان در پرتو دیگری نظر افکند. این ظرایف فقط تکنیک‌های جستارنویسی با روایت‌هایی مهیج از اختلالات زندگی روزمره نیستند بلکه نمودار نقطه‌ی مقابلی آرمانی برای یکی از مسائل نظری مهم مطرح در کاری یدی و کار فکری اند؛ یعنی پیوستگی یکنواخت و فرساینده‌ی تولید کاپیتالیستی و اثر آن بر جامعه .

نقل‌هایی که سان‌رتل از گروندریسه می‌آورد، ضرورت پیوستگی برای سرمایه را توضیح می‌دهند و شاید حتی بیش از آن چیزی که سان‌رتل بدان‌ها می‌ذول می‌داشت شایسته‌ی توجه باشند و می‌توان با ربط دادن آن‌ها به سایر آثار مارکس در دوران پختگی، نظام‌مندی اشان را نشان داد. مثلاً مارکس در جلد دوم سرمایه می‌نویسد: « پیوستگی خصلت سرشت‌نمای تولید کاپیتالیستی است و مقتضای اساس فنی آن {تولید سرمایه‌دارانه} است؛ حتی اگر همیشه قابل تحصیل نباشد». مقصود مارکس از «اساس فنی» ماشین آلات تولیدی‌اند که باید مداوماً کار کنند تا ارزش نهفته در آن‌ها از دست نرود [xxv].

مفهوم پیوستگی در بخش‌های متعدد دیگری از گروندریسه نیز واکاوی شده است. مارکس اهمیت پیوستگی در تولید سرمایه‌دارانه را برجسته می‌سازد و برای آن سه جنبه برمی‌شمارد. دو جنبه‌ی اول مربوط به پروسه‌ی تولید و گردش سرمایه است. مارکس مدعی است که پیوستگی تولید برآمده از خود مفهوم سرمایه است و می‌تواند در مقام یک الزام بیرونی عمل کند که به سرمایه‌ی ثابت (یا ماشین‌آلات تولید) نقش کلیدی ببخشد. برای سرمایه‌ی در گردش، توقف صرفاً به معنای از دست رفتن ارزش اضافی [xxvi] است؛ در حالی که برای سرمایه‌ی ثابت توقف و قطع خود ارزش اصلی را از بین می‌برد. بنابراین پیوستگی خاص تولید کاپیتالیستی است و خصلتی است که آن را از اشکال پیشین حیات اقتصادی متمایز می‌کند. سومین جنبه‌ای که مارکس برای پیوستگی ذکر می‌کند مربوط به سیستم اعتبار است. کارکرد اصلی سیستم اعتبار آن است که از پیوستگی تولید در برابر حوادثی که تهدید-اش می‌کند، حفاظت کند و این کار را از طریق تامین منابع مالی برای پروسه‌های تولید انجام می‌دهد: «تعلیق این عنصر تصادفی به وسیله‌ی سرمایه خود اعتبار است.»

بدین ترتیب، پیوستگی به عنصر اصلی و ضروری سرمایه‌داری معاصر در حالت کارکردی 7/24 اش بدل می‌شود: خطوط تولید اتوماتیک، خرید آنلاین، ارتباطات، عملیات بانکی، خود شبکه‌ی اینترنت، رسانه، مراکز تماس، نظارت‌ها و فعالیت بی‌وقفه و بی‌آرام پارادایم مسلط است که

با عمل کردن به صورت فرمی تهی خود را بر تمامی کنش‌ها و تعاملات انسانی تحمیل کرده است. گزاف نخواهد بود اگر بگوییم که پاندمی کووید-۱۹ برای لحظه‌ای کوتاه، تهدیدی علیه دگرذیسی ارزشی اعمال کرده است. در حالی که جامعه مجبور به رعایت فاصله‌گذاری اجتماعی به عنوان صورتی از تعلیق پیوستگی اجتماعی بوده است، دولت سرمایه‌داری با ناامیدی تمام‌پی‌درپی اقدامات اضطراری مختلفی را اجرا کرده است تا پیوستگی اقتصاد را به هر قیمتی حفظ کند. تعلیق پاندمیک - که به وسیله‌ی سیاست‌های مقررات‌زدایانه‌ی نئولیبرالی تقویت شده است - رعب و وحشت زیادی ایجاد کرده است؛ نه فقط بدین دلیل که تهدید واقعی و فزاینده برای جان میلیون‌ها انسان است، بلکه بدین خاطر که تهدیدی برای پیوستگی سرمایه‌داری است. پیوستگی‌ای که محافظان سرمایه‌داری مایوسانه می‌کوشند تا با معمول داشتن اقدامات مختلفی از قبیل: بازآرایی ساختار سازمان‌ها، به‌کارگیری فناوری‌های دیجیتال و اشکال جدید کار آنلاین از آن مراقبت کنند.

بدین سان، اختلال جهانی در زندگی اجتماعی، چنان که شرح آن در این نوشتار رفت، تعلیقی ایده‌آل و در عین حال چشم‌گیر آفریده است که از انگاره‌ی طبیعی بودن سرمایه‌داری نزد ما آشنایی‌زدایی و مصنوعی بودن آن را آشکار کرده است. این امر نشانگانی را در سطوح اجتماعی و سیاسی فعال کرده است. به همین دلیل است که در این نوشتار کوشیدم تا بر اساس گرایش‌های شورشی و مازوخیستی شرحی از وضعیت به دست دهم. با این حال، سوال اساسی هم‌چنان پابرجاست: چگونه می‌توان با عبرت‌آموزی از این بحران، تعلیق ایده‌آل را به دگرگونی اجتماعی واقعی بدل ساخت؟

«[i] امر والا» مفهومی در زیبایی‌شناسی کانتی است. امر والا نمودار ناکران‌مندی است، ولی تمامیت آن نیز تعقل می‌شود. در واقع و با استفاده از مصطلحات کانتی، امر والا نمایش یکی از صور معقول نامتعیین قوه‌ی عقل است.

[ii] candid

[iii] تئودیسسه به معنای باور به عدالت خداوند است و معمولاً به نظریه‌ای اطلاق می‌شود که چنین باوری را تبیین می‌کند

[iv] Pre-established harmony

«[v] رحمت الاهی» معادلی است که برای providence برگزیده‌ام. providence ناظر بر باوری است با این مضمون که خداوند خیرخواه مخلوقاتش است و آن‌ها را به فرجامی نیک ره می‌نماید و از ایشان محافظت می‌کند.

«[vi] کمونیسم در وضعیت اضطراری» به جای war communism نشسته است. این تعبیر به سیاست‌های حمایتی‌ای اشاره دارد که دولت‌ها در هنگام روی‌دادن سوانح طبیعی و غیرطبیعی برای حمایت از مردم اتخاذ می‌کنند. سیاست‌هایی که اکیداً مخالف منطق سرمایه‌داری و بازار آزاد اند.

[vii] باور به این که انسان و فعالیت‌هایی که به دست او انجام می‌گیرند، عامل اصلی تغییرات در کره‌ی زمین اند و طبیعت مقهور اراده‌ی انسان است.

[viii] حالت روانی‌ای که در آن فرد همه‌ی جهان اطراف را تحت تاثیر خود ادراک می‌کند؛ حتی وقایعی را که به تمامی از سر تصادف رخ داده‌اند.

[ix] estrangement-effect

[x] Elettra Stimili

[xi] Invasive tourism انتقال گونه‌های مختلف گیاهی و جانوری به اقلیم‌هایی که بومی آن‌ها نیستند، توسط گردشگران. این گونه‌های در سرزمین‌های غیربومی اثرات مخربی دارند.

[xii] Valery Podoroga

[xiii] Self reflection

[xiv] Theodor Reik

[xv] Furio Jesi

[xvi] Montage of attractions

[xvii] Intermezzo

و آن از مصطلحات موسیقی است و بر مومانی کوتاه بین دو قطعه دلالت دارد.

[xviii] Alfred Sohn Rethel

[xix] Das Ideal des Kaputten

[xx] Via Chiaia

[xxi] Intellectual and Manual labour

[xxii] Elephant in the room

مصطلحی استعاره‌ای در زبان انگلیسی که دال بر موضوعی پرمناقشه و مهم است که همگان از آن مطلع اند اما کسی نمی‌خواهد درباره‌اش صحبت کند. چرا که حرف زدن راجع به آن در فرد یا جامعه اضطراب و ناراحتی برمی‌انگیزد.

[xxiii] Real abstraction

[xxiv] The Dual Economics of Advanced Capitalism

[xxv] ارزش یک ماشین که کارش تولید است، در عمل «تولید کردن» است و لحظه‌ای که چیزی تولید نکند به مشتری آهن‌پاره بدل می‌شود. مقصود نویسنده از «ارزش نهفته در ماشین‌آلات تولیدی» را می‌توان این چنین فهمید.

[xxvi] Surplus value